

• دریافت ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

• تأیید ۱۴۰۰/۱۰/۰۷

بازتعریف هویت‌شناسانه مفهوم وطن در رمان «التائهون اثر امین معلوف»

محمد رضا اسلامی*

عبد الاحد غیبی**

امیر فرهنگ دوست***

چکیده

معناسازی و معنابخشی به مفهوم وطن، از دیرباز تا کنون همواره از چالش‌برانگیزترین موضوعات در آراء جامعه‌شناسان، سیاست‌پژوهان و دیگر عرصه‌های علوم شناختی بوده است. در این میان، از کارسازترین نگرش‌هایی که وطن را نه به صورت مستقل، بلکه در پیوند جدایی‌ناپذیری با انسان قرار داده، تعریفی است که در سایه‌سار هویت انسانی صورت می‌پذیرد. امین معلوف، نویسنده لبنانی‌تبار مقیم فرانسه، از نویسندگان معاصر است که این پدیده مهم را از دریچه هویت انسانی نگریسته و جوانب مهمی از آن را در رمان التائهون مورد تبیین قرار می‌دهد. وی که در صورت‌های پیرامنتی، نظریه‌پردازی‌های مهمی را در راستای پیوند دو مقوله وطن و هویت ارائه نموده، تنها معنای منطبق با حقیقت در ذیل مفهوم وطن را در نگرش‌هایی می‌پندارد که با اصل هویت انسانی همسو بوده و آن را مخدوش نسازد. این قلم برآن است تا به شیوه توصیفی-تحلیلی، مفهوم وطن را از منظر این نویسنده پردغدغه بررسی و براساس مؤلفه‌های هویت‌شناختی واکاود. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که در نگاه معلوف، هویت انسانی و ویژگی‌های وحدت‌بخش آن در رویکردهایی چون: «جهان‌وطنی»، الگوی «ملی‌گرایی مدنی» و «کثرت‌باوری دینی» به شکل ویژه‌ای انعکاس دارد که با اتخاذ چنین باورهایی از سوی دولتمردان و مردم، وطن در متعالی‌ترین مفهوم خود تعریف شده، تعارض از میان برخاسته و همبستگی در کارسازترین ظرفیت خود میان آحاد مردم تحقق می‌یابد.

واژگان کلیدی: وطن، هویت انسانی، امین معلوف، رمان التائهون.

Mr.eslamy@yahoo.com

Abdolahad@azaruniv.ac.ir

Farhangdust70@gmail.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

** استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، (نویسنده مسئول)

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۱. مقدمه

بازتعریف وطن براساس انگاره‌های انسانی هویت، الگویی است که می‌تواند وطن را به آئینه‌ای صورت بسته از سرشت ناب انسانی مبدل سازد تا انسان، خویشتن را در آن بازبیند و بازشناسد. این تعریف از وطن که انسان را به بازیابی انسانیت خود و بازگشت به آن فرامی‌خواند، گمشده‌ای است که امروزه فقدان آن در خاورزمین بیشتر احساس می‌شود؛ آنجا که وطن، غالباً جز بازتابی از مرزبندی‌های فرودستانه نژادی، دینی و یا قومی معنا نمی‌یابد و تنها به جولانگاهی از درگیری‌ها و کشتارها میان هم‌وطنان محدود می‌گردد و بحران‌های ایدئولوژیکی مردمان آن در نگاه به میهن و هم‌زیستان، پیرنگ‌تر جلوه می‌کند. البته مراد از بازگشت به هویت انسانی، رجوع به سنت‌های تحجّرآلودی که برآمده از باورهای جاهلانه باشد نیست، بلکه بازگشت به مؤلفه‌هایی است که هیچ‌گاه در کمند تاریخ متوقف نمی‌شوند. در این راستا امین معلوف، نویسنده لبنانی تبار مقیم فرانسه، از جمله کسانی است که دوگانگی‌ها در مفهوم وطن را به معنای کلمه زیسته است. وی در رمان «التائهون» می‌کوشد تا هویت انسانی را با نموده‌های هستی‌نگرانه‌ای چون: جهان‌وطنی، ملی‌گرایی مدنی و کثرت‌گرایی دینی، در تجانس تام و تمامی با مفهوم وطن بازخوانی کند تا از این رهگذر، با رهایش از بحران‌های هویتی، مسیر روشنی را در گرویدن به پیوستگی جهانی و مسیر تعالی‌بخش آن ترسیم کند. پژوهش حاضر بر آن است تا پس از معرفی کوتاه رمان، در ذیل هویت انسانی، جهان‌وطنی، الگوی ملی‌گرایی مدنی و نیز کثرت‌باوری دینی اثر حاضر را مورد بررسی قرار دهد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش:

آنچه این پژوهش در پی یافتن پاسخ مناسبی برای آن است، پرسش‌هایی از قبیل ذیل است:

- در رمان «التائهُون، وطن از دریچه هویت انسانی چگونه تبیین و تعریف می‌گردد؟
- در رمان «التائهُون»، هویت انسانی در بازتعریف وطن در چه الگوها و رویکردهایی نمود یافته و همبستگی ملی را چگونه تحکیم می‌بخشد؟

۱-۲. ضرورت انجام تحقیق:

در باب هویت و اقسام آن تاکنون پژوهش‌های بسیاری به ویژه در روانشناسی نگاشته شده است، اما نگرشی سنت‌گرایانه به این موضوع در جهت «تعریف وطن بر اساس نموده‌های هویت انسانی» از سوی جامعه‌شناسی آکادمیک که کشمکش‌های هویتی را به طور عینی در سرزمین خود زیسته و جوانبش را در آثار متعددی به مناقشه گذاشته، ضرورت انجام پژوهشی مستقل را ایجاب می‌کند تا در یگانه اثر داستانی که معلوف در این زمینه به روایت کشانده، کند و کاوی دقیق از تعریف انسانی او از وطن و الگوهایش صورت پذیرد.

۱-۳. پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که به مفهوم وطن نگریسته است، مقاله‌ای تطبیقی با عنوان «تحلیل تطبیقی مفهوم وطن در اشعار نزار قبّانی و احمد شاملو» می‌باشد که در سال ۱۳۹۹ به قلم راضیه کارآمد و حسین میرزایی نیا به چاپ رسیده است. نگاهی کلی به مؤلفه‌های مشترکی چون: علاقه به وطن و نام‌بردن از اسامی شهرهای خاص، رویکرد نویسندگان در این مقاله است. از دیگر پژوهش‌های قابل ذکر، مقاله «بررسی جلوه‌های میهن دوستی و دعوت به همبستگی در اشعار هشام الجخ»، نوشته جمال غافلی است که در سال ۱۳۹۹ به چاپ رسیده است. بررسی جلوه‌های پررنگ پایداری در شعر الجخ، محوریت مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. اما از جمله جستارهایی که وطن را در آثار داستانی مورد کاوش قرار داده، مقاله «بررسی وطن در رمان زمین سوخته احمد محمود» است که در سال ۱۳۹۵، به قلم بیژن ظهیری ناو و همکاران

چاپ و نمایه گشته است. توجه به نمودهای اقلیمی وطن در روایت احمد محمود در کنار دیگر نمونه‌های پایداری اثر او، رهیافت این مقاله پژوهشی است. اما پژوهش حاضر با نگاهی عمیق و ریشه‌دار به مفهوم وطن از رهگذر موضوع هویت، از پژوهش‌های صورت‌گرفته تمییز می‌یابد.

۲. نگاهی کوتاه به رمان التائهون

«التائهون»، جدیدترین اثر و هشتمین نوشته داستانی امین معلوف است. اثری که نویسنده بسان غالب آثار خویش، به زبان فرانسه نگاشته و دار الفارابی با ترجمه نهله بیضون آن را به چاپ رسانده است. این اثر داستانی را باید انعکاس تام و تمامی از حیات نویسنده دغدغه‌مند آن دانست. مسئله هویت و وطن در جوامع چندپاره و قبایلی چون لبنان، پدیده مهاجرت و نگرش‌های مسئله‌محور هم‌زیستان به آن و به‌طور کلی مسائل چالش‌برانگیزی از این دست که بر خاورزمین سایه گسترانده، دست‌مایه این نویسنده لبنانی تبار مقیم فرانسه گشته تا طرح داستانی خویش را در امتداد نگاشت‌های مألوف خود پیرامون مفهوم هویت، سامان بخشد؛ از این رهگذر، وی بدون اشاره‌ای مستقیم، به لبنان می‌پردازد و همبستگی این کشور را که روزگاری زیست هر تیره و تباری در آن به سلامت در جریان بود، در قالب جمعی از دوستان دانشگاه به روایت می‌نشیند؛ دوستانی که جنگ و ویرانی‌های آن، میانشان جدایی افکند. پس از گذشت سال‌ها، «آدم»، شخصیت نخست روایت، برای دیدن «مراد»، دوست صمیمی‌اش که آخرین نفس‌های خود را می‌کشد، به لبنان باز می‌گردد. اما دو دوست قبل از تجدید دیدار از هم جدا می‌شوند و مراد پیش از دیدن رفیق شفیقش، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. آدم، متأثر از مرگ مراد و مغموم در اندیشه روزگاران گذشته، به خاطرات شیرینش از دوران دانشگاه و محفل‌های دانشجویی رجوع می‌کند و داستان در خلال این یادآوری‌ها پیش می‌رود. معلوف روایت را به گونه‌ای

هوشمندانه بر اساس بازتعریف دوباره‌ای از مفهوم وطن و نگرستن به آن از دریچه هویت انسانی پیش می‌برد. وی تنها راه نجات جوامع مشرق زمین و کمترتوسعه یافته از چنگال جنگ و ویرانی‌های آن را در بازگشت به اصل هویت انسانی می‌داند؛ از این روی در لابه لای روایت خویش، مفاهیمی چون: جهان وطنی، الگوی ملی‌گرایی مدنی، صلح‌گروی و پلولاریسم دینی را به عنوان الگوهای انسانی هویت مطرح می‌سازد.

۳. وطن از نظرگاه هویت انسانی

وطن تنها یک نقطه روی نقشه جغرافیایی نیست، بلکه فضایی است که تمام تعلقات انسان در آن هویت و موجودیت می‌یابد؛ مکانی که انسان در آن به تمام تعلقات خویش، عینیت، تجسد و مادیت می‌بخشد. وطن مجموعه بی‌نهایت متکثر، خیالی و انسانی است که طیف وسیعی از انسان‌ها را در تاریخی طولانی و در مجموعه وسیعی از رؤیاهای، آرزوها و علائق به یکدیگر پیوند می‌زند. «سرزمین‌ها تولیداتی انسانی‌اند که علیرغم وجوه پدیدارشناختی و نیزروایت‌گری که در پس‌زمینه وجود ذهنی خود دارند، ظرف زندگی و تعاملات انسانی هستند که نمی‌توان هویت آن‌ها را صرفاً در جنبه‌های ماهوی عینیات آن‌ها جستجو کرد. لذا انسان و گزاره‌های انسانی هستند که به سرزمین‌ها اصالت روح می‌بخشند» (پاکزاد، ۱۳۸۸: ۱۱۵ نقل در واعظی و علیمردانی، ۱۳۹۷: ۵۰). به دیگر سخن، «هویت و شخصیت هر انسان منعکس‌کننده هویت جامعه اوست» (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۷۹: ۲۳۴). از این‌رو، آنگاه که در مفهوم وطن غور می‌کنیم، ناگزیر باید به انسان بازگردیم؛ چراکه وطن، آینه‌ای است صورت‌پذیر از هویت ساکنانش که در هر گوشه کنار آن می‌توان از نگاه آنان به خود، دیگری و هستی پرده برکشید.

در میان دسته‌بندی‌هایی که نظریه‌پردازان از هویت ارائه نموده‌اند، آنچه امین معلوف در التائهُون بر آن تکیه کرده و پا می‌فشارد، هویت مشترک انسانی است. هویتی

که شریعتی از آن با «بازگشت به خویش» تعبیر کرده و تنها منجی انسان در دنیای پرآشوب امروز را در رجوع به آن برمی‌شمارد. «مراد از بازگشت به خویشتن نه آن جاهلیت قومی نژادی و حصارهای تنگ‌نظرانه فاشیستی که آن بازگشتی ارتجاعی است، بلکه آن خویشتن زنده‌ای است که بر احساس عمیق ارزش‌های معنوی روح انسانی استوار و در فطرت نهادینه شده است؛ خویشتنی که جهل و بریدگی از خویش ما را از آن غافل و جلب شدن به دیگری آن را مجهول گذاشته است» (شریعتی، ۱۳۸۴: ۳۳). هویت مشترک انسانی یعنی «اولین وحدت انسانی که بر اساس گونه است؛ یک میراث موروثی مشترک که ویژگی‌های متفاوت یگانگی را شکل می‌بخشد. ماهیت روح انسانی که از برجسته‌ترین ویژگی‌های هویت انسان به شمار می‌رود، نشانه‌های مشترکی دارد که انسانیت انسان را می‌سازد؛ کیفیتی که ویژگی‌های آگاهی‌یافته ثابتی را در خود یدک می‌کشد» (مورن، ۱۳۹۸: ۷۶-۷۵).

معلوف، این وجه از هویت را اصیل‌ترین انگاره هویتی برمی‌شمارد؛ هویتی یک‌پاره که نه تنها قابل تفکیک و تقطیع نیست، بلکه ماهیتاً تقلیل‌ناپذیر است. چنانکه می‌گوید: «هویت چیزی نیست که بتوان آن را تکه تکه کرد و به نصف یا یک سوم تقسیم نمود. من چند هویت ندارم، فقط یک هویت دارم که از عناصری ساخته شده است» (معلوف، ۱۳۸۲: ۶). او ناگزیری بازگشت انسان به هویت انسانی خود را به اشکال متنوعی در رمان جلوه‌گر ساخته است. طراحی هدفمند پیرنگ داستان همسو با خط فکری غالب بر آن، از جمله اشکالی است که وی به صورت ضمنی به آن تأکید می‌ورزد؛ چنانکه خواننده پس از فراغت از خوانش داستان درمی‌یابد، بازگشت «آدم» به وطن و مرگ ذلت‌بار «مراد» در داستان که بازتاباننده نگاه تقلیل‌پذیرانه به هویت و وطن بود، جملگی نماد برجسته‌ای از سیطره ناگزیر هویت انسانی و فرجام هویت‌های مجعول‌اند که معلوف، طرحی لفافه‌وار از آن ریخته است؛ شیوه مطبوع نویسنده که علاوه بر این طرح کلی، در جزء جزء رمان نیز متبلور است.

از جمله مواردی که معلوف، وطن را در پیوندی ناگسستنی با هویت انسانی به تصویر

می‌کشد، صفحات آغازین و پایانی داستان است، جایی که آدم - قهرمان داستان - در یادداشتی به انگیزه نام‌گذاری پدرش به این نام اشاره می‌جوید: «لم أعرف لماذا اختار لي والداي هذا الاسم. أذكر أنني طرحت يوما على أبي هذا السؤال. فاكتمنى بالقول: "إنه أبونا جميعاً!" كنتُ في العاشرة من العمر و اكتفيتُ بهذا التوضيح. يبدو لي أن الأمر كذلك. ففي ذهنه، كان يفترض بي أن أنتمي إلى جماعة المؤسسين. أحملُ في إسمي ولادة البشرية، غير أنني أنتمي بشرية تندثر.» (معلوف، ۲۰۱۳: ۱۱).

معناگشایی‌های غیرمستقیمی که معلوف از رهگذر نمادهای متنوع به آن دست یازیده، شیوه دلخواه او در التائهون است. از این رو، همانگونه که دیدیم، اسامی شخصیت‌های داستان را به صورت هوشمندانه، در هاله‌ی نماد در پیچیده است. نویسنده در گزینش اسامی شخصیت‌های مثبت داستان، نام‌هایی را به کار می‌بندد که جملگی در بردارنده مفاهیم کلی، همه‌گستر، با نمودهایی فراگیر است؛ به‌گونه‌ای که نوع انسان را بتوان در زیر چتر آن گرد آورد. از این رو، قهرمان داستان را به سرسلسله‌گانی نسبت می‌رساند که جمله آدمیان را در نقطه‌ای مشترک گرد آورده است. معلوف علاوه بر آدم، در مورد دیگر شخصیت‌ها نیز چنین عمل کرده است. در برشی از داستان، «هانم» - همسایه و همنشین مهاجر آدم در لبنان - در واکنشی نسبت به اسامی دوستان او به خوبی به این مقوله اشاره می‌جوید: «انتبهز آدم الفرصة للقيام بالتعارف. رددت هانم مطروبة: "سميراميس. هذا أجمل اسمي عندي، و هو يليق بك" و انتما تحملان بدوركما اسمين جميلين جدا ايها السيدان. "نعيم" هو الإسم الثاني للجنة و (آدم) اختاره الخالق نفسه. ولكن اسمحا لي أن أفضل اسم سميراميس.... و ارتسمت ابتسامة حزينة على شفثيها وهلى تلفظ الاسم القديم.» (المصدر نفسه، ۴۹۶).

معلوف علاوه بر آدم، به نام «نعيم» دوست یهودی تبار خود اشاره جسته که در اوان جنگ خانه‌مان سوز لبنان برای نیالودن دستان خود به خونابه هم‌وطنانش به

همراه خانواده به برزیل مهاجرت نمودند. نامی که نعیم به یدک می‌شکد، تداعی‌گر مکانی است که انسان روزگاری را در آن زیسته، و آمال بازگشت به آن به تیره و تبار خاصی محدود نمی‌گردد. همچنین از «سمیرامیس»، ملکه افسانه‌ای بابل یاد می‌کند؛ نامی که «در متون کهن از آن به «هدیه دریا» و «بهشت والا» تعبیر و همواره از او به بانوبی خردمند و متحدکننده قبایل فتح‌شده یاد نموده‌اند» (بنیامین، ۱۳۸۲: ۷۸).

معلوف سرچشمه جنگ و آواره‌گی را نگاه ایلیاتی به هویت می‌داند. در نگاه او، هرگاه انسان هویت راستین و اصیل خود را به باد فراموشی سپرد و گرفتار خرده‌هویت‌های تاریک گشت، وطن را به خاک و خون و هم‌زیستان خود را به مهاجرت، سرگشتگی و آوارگی وادار ساخت (معلوف، ۲۰۱۳: ۳۳). وی «هویت‌های مرگبار» را تنها عنوان شایسته برای چنین برچسب‌های فناپذیری می‌داند که به نام هویت، کام هم‌زیستان را تلخ می‌کند. یعنی «مفهومی که هویت را به یک تعلق کاهش می‌دهد و انسان‌ها را دارای نگرشی جانبدارانه، فرقه‌ای، متعصب، و سلطه‌جو می‌سازد. جهان‌بینی این‌گونه اشخاص منحرف و تباه است» (معلوف، ۱۳۸۲: ۳۵). معلوف، زادگاه خود، لبنان را سوژه پرنمودی از فرجام سلطه‌هویت‌های مرگبار در داستان معرفی می‌کند؛ کشوری که نگاه تنگ‌نظرانه سیاستمدارانش به هویت، یکصد و بیست هزار نفر از مردمش را در سایه جنگ‌های داخلی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ به باد فنا سپرد و هزاران نفر را آواره ساخت (همان، ۱۳۹۷: ۵۳). وی به این مقوله در قالب شخصیت‌هایی چون: «مراد»، «نضال» و «بلال» و شرح اقدامات هریک از آن‌ها اشاره می‌کند. اشاره نمادگرایی او به ویژه در اندام مراد، از جمله پررنگ‌ترین بخش‌های این داستان است: «کان لدية موقف ازدرائي لابيد من اعتباره شعورا بالطبقية. الفرع الذي ينتمي اليه مراد يعتبر نفسه أرفع مكانة... ان الحرب اندلعت في تلم الأثناء... منذ بداية الحرب تداخلت المنازعة المحلية. كلمته هاتقيا بعض الأحيان في تلك الفترة لمحاولة تهدئته وإقناعه بعدن ارتكاب حماقة. انما عبثا حاولت. قال لي

بكل بالفظاظة التي تبدو منه احيانا: "كل هذه المسألة ليست من شأنني و انني مجرد مغترب"... من وجهة نظري إنه كان من الأفضل له أن يختار المنفى عوضا عن العيش في البلد ملطخ اليدين.» (معلوف، ۲۰۱۳: ۱۸۹-۱۷۸).

معلوف آنانی که در هزهزه جنگ، رحل اقامت در سرابی دیگر افکندند و به بهانه دفاع از وطن، دست در خون هم‌وطنان نیالودند را می‌ستاید؛ چراکه وطن با لهیب جنگ و خون‌ریزی، برای آنان که خویشتن را بر اساس فطرت انسانی باز یافته‌اند، تنها زیستگاهی است که گزیری از ترک آن نیست؛ چنانکه در برشی از داستان، در نامه آدم به دوستش نعیم می‌شنویم: «لا تكتفي الحروب بالكشف عن أو غرائزنا، بل تصنعها و تقلبها. كم من الأشخاص تحولوا إلى مهريين، وسارقين، و خاطفين، و قتلة و جزارين. كان بوسعهم أن يكونوا أفضل الأشخاص على وجه البسيطة لو لم يتقوض مجتمعهم... لقد اضطررنا، أنت و أنا، إلى الإبتعاد عن المشرق لنحافظ على نظافة كفنا.» (المصدر نفسه، ۱۹۱-۱۹۰).

معلوف علاوه بر آنکه مهاجرت از وطن در چنین شرایطی را تاریک و خاکستری نمی‌نگرد، بلکه در نظرگاه او، این وطن است که مهاجرت کرده و باید از سفر بازگردد؛ چنانکه در یکی از مکالمات خود با مراد، در پاسخ به سرزنش‌های او می‌گوید: «أنا لم أرحل إلى أي مكان، بل لقد رحل البلد» (المصدر نفسه، ۶۷). نویسنده، وطن را در نگرشی همگرا و همسو با ویژگی‌های برآمده از اصل هویت انسانی می‌نگرد. از دیدگاه او، وطن رابطه دوسویه، متقابل و تعهدآوری را با ساکنانش برقرار می‌سازد که چنانچه مخدوش شود، این تعهد نیز ملغی خواهد شد: «فعلى وطنك أن يفي إزاءك بعض التعهدات. أن تعتبر فيه مواطناً عن حق و ألا تخضع فيه لقمع أو تمييز أو لأشكال من الحرمان بغير وجه الحق و إلا فأنت لا تدین لهم بشيء. لا بالتعلق بالأرض و لا بتحية العلم. فالوطن الذي بوسعك أن تعيش فيه مرفوع الرأس، تعطيه كل ما لديك.» (المصدر نفسه، ۶۸)؛ چراکه بین وطن و ساکنانش، میثاقی دوسویه و برابر استوار است و همان‌گونه که ساکنان نسبت به وطن وظایفی را برعهده دارند، وطن و سردمداران

آن نیز عهده‌دار تأمین شرایطی برای ساکنان خود هستند.

۳-۱. جهان وطنی

در نگاه هویت‌شناسانه معلوف، التزام به انگاره‌های جهان‌وطنانه از جمله نموده‌های برجسته هویت انسانی است که در التائهون و نیز دیگر آثار غیرداستانی خود، بسیار بدان تأکید ورزیده است. «جهان‌وطنی که از ریشه یونانی «کاسموپولیتیسیم»^(۲)، به معنای «شهروند جهان» اشتقاق یافته، در توصیف دیدگاه‌های مهم بسیار گوناگونی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی - اجتماعی به کار رفته است» (کلاینگلد و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴). در یک تعریف کلی می‌توان آن را چنین تعبیر کرد: «تعلق داشتن به همه جهان و عقیده به اینکه جهان، میهن مشترک همه مردمان است و نیز مخالفت با ناسیونالیسم و شونیسم» (پورکیوان، ۱۳۹۹: ۳۴). این دیدگاه که از دیرباز تاکنون، از سقراط گرفته تا کانت، حامیان نام‌آشنایی را با خود همراه ساخته است، «خواستار برداشته شدن موانع ملی، سیاسی و فرهنگی و خواهان یک حکومت جهانی است که بر همه ملت‌ها و اقوام، صرف نظر از اختلاف‌های نژادی و فرهنگی آنان حکومت کند» (همان: ۳۴)؛ چراکه چون سروده «کمینوس»^(۳)، در اندیشه جهان‌میهنی «ما همه اتباع یک جهان و همگی از یک خونیم، تنفر از کسی به سبب آنکه در کشور دیگری تولد یافته یا به زبان دیگری سخن می‌گوید و یا عقیده متفاوتی با ما دارد، نادانی عظیمی است. باید روشمان را تغییر دهیم، چراکه ما بدون تفاوت، همه انسانیم، باید همه یک هدف را دنبال کنیم؛ یعنی انسانیت و سعادت بشر را» (فراهانی، ۱۳۸۲: ۳۴۰).

در باور معلوف، جهان‌میهنی بیش از آنکه یک ایدئولوژی سیاسی - اجتماعی یا واکنشی سلبی به سیاست‌های تقلیل‌گرایانه دولت‌ها تلقی گردد، انگاره‌ای است که باورهای هویت‌شناختی را به چالش می‌کشد. او علیرغم آنکه همزمان با آغاز

جنگ‌های داخلی، لبنان را به قصد اقامت در پاریس ترک نموده و پیه سرگشتگی را به تن مالیده، اما خوانش جهان‌وطنانه او از میهن، ریشه در انگاره هویت انسانی دارد. چنانکه در برشی از داستان می‌آورد: «لقد ولدتُ على كوكب، لا في البلد. أجل، بالطبع، وُلدتُ أيضاً في بلد، في مدينة، في طائفة، في أسرة، في حضنة...ولكن المهم عندي وعمد جميع البشر على السواء، أنني جئتُ إلى هذا العالم. إلى هذا العالم! فالولادة هي المجيء إلى العالم، لا إلى هذا البلد أو ذاك، لا إلى هذا البيت أو ذاك» (معلوف، ۲۰۱۳: ۶۲-۶۱).

در نگاه انسان‌مدارانه معلوف، وطن در زادگاه تعریف نمی‌گردد، بلکه او چنین باوری از وطن را نگاهی تنگ‌نظرانه، تقلیل‌گرا و تشتت‌آفرین می‌داند که جز دوئیت و افتراق حاصلی در پی ندارد. وطن در نگاه معلوف، مکانی است که تمام بشریت را زیر سایه خود گرد می‌آورد. برای این نویسنده لبنانی تبار، وطن، سیاره‌خاکی زمین است که در حصار هیچ تیره، تبار و یا اقلیمی نیست. معلوف برای آنکه بر این نگرش صحه بگذارد، به تولد انسان اشاره می‌کند؛ پدیده‌ای که هیچ‌گاه کسی در آن نمی‌گوید: «طفلی به فلان سرزمین آمد»، بلکه همگان از «به دنیا آمدن» او سخن می‌گویند، گرچه شاید به معنای آن هم توجهی نداشته باشند.

طنین نغمه‌های جهان‌وطنانه معلوف از صفحه به صفحه داستان او به گوش می‌رسد. وی که اسلوب خود در معناگشایی را عمدتاً بر کاربست‌های نمادگرایانه متمایل نموده است، در برشی برخاسته از همین زبان، جهان‌وطنی را این‌چنین به تصویر می‌کشد: «في لحظة من اللحظات رفعا عقيرتهما بالغناء. صوتٌ سميراميس قوياً شديداً. كانت تعرفُ مجموعة متنوعة من الأغاني، وتنتقل بسهولة من المصرية إلى العراقية، ومن الإنكليزية إلى يونانية، ومن الفرنسية إلى الكرؤول، ثم إلى الإيطالية. وكانت تحفظ كذلك أناشيد روسية وتركية وسريانية وباسكية، بل وأناشيد عبرية تترد فيها كلمة "يروشاليم" وبذل آدم جهده لمراقبتها بأفضل ما تيسر له» (المصدر نفسه، ۳۵۰).

آوازه‌خوانی سمیرامیس به زبان اقلیم‌های مختلف کره‌خاکی، در کنار احاطه و احساسی که او در پرده‌خوانی‌های گویش‌های ملل از خود به منصفه ظهور رسانده، پلانی است که نویسنده در راستای ترسیم چهره‌ای نمادین از جهان وطنی ارائه نموده است. معلوف در کنار اشارت‌هایی از این دست که معمولاً در هر بخش از داستان به چشم می‌خورد، جدایی میهن از اهداف جهان‌وطنی و فاصله یافتن از آن را عاملی بسیار مهم در مخدوش شدن چهره هویت برمی‌شمارد؛ مقوله‌ای که عمدتاً در خاورمیانه و کشورهای حاشیه‌حوزه خلیج که لبنان به عنوان زادگاه نویسنده، نمونه برجسته آن است، بیشتر مصداق می‌یابد.

وی، وضعیت تاریک این روزهای کشورهای عربی را نتیجه سیاست‌های طمع‌ورزانه سیاستمداران طماع برمی‌شمارد که جز حقارت، سرافکندگی و سرگشتگی، آورده‌ای برای مردمان این خطه نداشته است. معلوف، مسئله تجاوز و تعدی را تنها انعکاسی از فروکاست‌های هویتی برمی‌شمارد که پیرامون این کشورها و به طور کلی در هر کشوری که از مسیر توسعه بازمانده، مصداق می‌یابد. چنانکه در بخشی از داستان نیز بدان اشاره می‌کند: «فلنحاول أن نفهم لماذا انتصر الآخرون ولماذا خسرتنا نحن. قلت لي: لقد اجتاحتوا بلداننا واحتلواها وأذلونا. وأول سؤال يخطر ببالي هو: لماذا لم ننجح في وقفهم عند حدهم؟ فلماذا استطاعوا اجتياحنا وإخضاعنا وإذلالنا؟ ستقول لي لأننا ضعفاء وغير منظمين. ولماذا نحن ضعفاء؟ لماذا صناعتنا قاصرة؟ لماذا بقينا في حالة من التخلف والهشاشة؟ يجدر بنا أن نواجه في نهاية المطاف هزيمتنا والاندحار التاريخي الهائل والمدوي لحضارتنا... المهزومون ينعون دوما لإضهار أنفسهم بمظهر الضحايا الأبرياء ولكن ذلم لا يطابق الحقيقة. إنهم مذنبون لأنهم هزموا. مذنبون تجاه شعوبهم ومذنبون تجاه حضارتهم» (المصدر نفسه، ۳۸۷-۳۸۶).

معلوف، رکود و عقب‌ماندگی کشورهایی چون لبنان را بیش از آنکه معلول علت‌های خارجی بداند، مرهون واکنس‌های درونی و چالش‌های بنیادین هویتی

برمی‌شمارد. در باور او، کشورهایی که با هویت راستین خود بیگانه‌اند و خویشتن را تافته جداافتاده‌ای از هستی می‌نگرند، «برای حفظ نشانی از شخصیت، زیر سترگ‌ترین و مترجمانه‌ترین مخرج مشترک، یعنی سپر ریشه‌های ملی و کیش نیاکان خود پناه می‌برند» (کریستوا، ۱۳۹۴: ۷). معلوف، تقدیر چنین کشورهایی را که همچنان بر کوس باورهای جزم‌اندیشانه و تحجرآلود می‌کوبند، جز تعدی و فروپاشی نمی‌داند؛ چراکه آن‌ها پیش از آنکه در جدال با دشمن خارجی قافیه را ببازند، در فراز و فرودهای جدال هویتی خود واگذارده شده‌اند.

۳-۲. ملی‌گرایی مدنی

جهان‌وطنی گرچه آرمانی‌ترین شکل جامعه انسانی و نمود برجسته‌ای از تحقق یک مدینه فاضله است که انسان را بیش از پیش به هویت انسانی خود نزدیک می‌سازد، اما در باور جامعه‌شناسان، بازسازی ساختار سیاسی کشورهای در حال توسعه‌ای که همچنان بر سنت و نظام طایفه‌ای استوار و فاصله دور و درازی با آرمان‌های جهان‌شمول دارند، باید به تدریج و با جاگزینی نظام‌های مدنی مدرن صورت پذیرد. در این میان، از جمله ساختارهای زمینه‌سازی که حرکت به سوی جهان‌میهنی و نظام پیوسته آن را در چنین کشورهایی تسریع می‌بخشد، الگوی «ملی‌گرایی مدنی»^(۴) است. «هانس کوهن»^(۵) و «یورگن هابرماس»^(۶)، از جمله نظریه‌پردازانی‌اند که ملی‌گرایی مدنی از نگاه‌شان متبلور گشته است. این دیدگاه در تعریفی کلی عبارت است از «بهره‌گیری از مقوله ملت برای ساماندهی به نوع نگاه به هویت بنیادین انسانی و ایجاد پیوند میان افراد هم‌ملیت که می‌کوشد تا هویت ملی به فراسوی احساس راحتی در زادگاه برود، به فراسوی احترام به سنت‌هایی که با آن بالیده است. طرفداران این مکتب معتقدند که انسان‌های متعلق به فرهنگ‌های متفاوت می‌توانند زندگی مسالمت‌آمیزی باهم داشته باشند و در کشوری واحد، نفع

متقابل برسانند» (کلهون، ۱۳۹۵: ۱۹۲). در ایده دولت-ملت مدرن، می‌توان با تمهیدات نهادی، بدون اتکاء به فرهنگ پیشاسیاسی یا سرچشمه‌های فراسیاسی همبستگی، وفاداری سیاسی پدید آورد؛ چراکه این ساختار، شهروند دولت بودن را اصل می‌داند. نه عضویت در گروهی خویشاوندی یا سنتی فرهنگی؛ از این‌رو، پذیرای هرکسی است که از قوانین تمکین کند. چنین تعریفی از ملی‌گرایی، ترسیم‌گر مرزهایی روشن با شکل افراطی ناسیونالیستی و صورت‌بخش وطنی مدنی است که «شهروندان آن، فارغ از سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند، یک پیکره معین اجتماعی را تشکیل می‌دهند که دارای شخصیت قانونی، حقوق جمعی، حاکمیت‌بخش و شایسته تصمیم‌گیری در قبال همه امور ملی در چهارچوب یک حکومت چندملیتی واحد است» (بهشتی، ۱۳۹۵: ۷۹).

در نگاه معلوف، این نویسنده دورافتاده از وطن، بعد از گذشت ۴۵ سال اقامت در پاریس، گرچه وطن در خوانشی نو تولد یافته، اما گرایش‌های ملی‌گرایانه هیچ‌گاه رنگ نیاخته است و مادامی که این علقه‌ها او را با سرشت انسانی مقابل نسازد، ستودنی و همچنان پابرجا است. او که در «التائهون»، زبان را در کارکرد نمادین خود بسیار به تصویر کشیده، در برشی از داستان به خوبی نشان می‌دهد که چگونه لحظات اُنس آدم با «دولوریس»، همسر آرژانتینی‌تبارش، گویش فرانسه او را ناخودآگاه به عربی بازمی‌گرداند؛ زبانی که معلوف از آن به «زبان فطرت» یاد کرده است: «فلما تعرفتُ إلى دولوريس كانت تلومني أحياناً لأنني أبالغ في الصمت أثناء المضاجعة، فأوضحتُ لها أن الكلمات الحب تحضرنني عفويًا بالعربية... وشيئا فشيئا علمتها الكلمات الصحيحة واللفظ المضبوط والآن، نمارس الحب بالعربية، و يخلق ذلك بيننا مودة خاصة!» (معلوف، ۲۰۱۳: ۳۵۳).

معلوف که در پرداختن به هویت‌یابی کشورهای خاورزمین، لبنان را سوژه محوری داستان خود قرار داده، در طرح این الگوی مدنی، بار دیگر به لبنان و ساختار آن

بازمی‌گردد. نویسنده برای آنکه ملی‌گرایی مدنی را در پیشینه سیاسی لبنان ترسیم کند، به تصویری نمادین و متناظر از محفل دانشجویی‌شان اشاره می‌کند؛ محفلی که در تناظر با نظام طوایفی لبنان، از هر تیره، تبار و مذهبی در آن گرد آمده و جز صلح، موذت و احترام در آن جاری نبوده است. چنانکه در یکی از فصل‌های داستان می‌گوید: «كان أصدقائي ينتمون إلى جميع الطوائف...، كُنَّا صورة تخطيطية للغد، ولكن الغد ظلَّ صورة تخطيطية.» (معلوف، ۲۰۱۳: ۳۶). و یا در برشی دیگر، در دیالوگ رازمی‌آورد: «هكذا كان الحال في الماضي، في شلتنا. كان كل واحد منا ينعت الآخر بالأمي، والأبله والمحتال، ولكنه طقس متفق عليه. كنا نحب بعضنا بعضا جدا وتبادل الإحترام. أليس كذلك؟ فأوما آدم رأسه موافقا.» (المصدر نفسه، ۲۸۴).

نویسنده برای آنکه تصویر روشنی از پیشینه صلح‌جویانه^(۷) لبنان ارائه دهد، به شخصیت‌های داستان خود اشاره می‌کند. به آدم، قهرمان مسیحی داستان که امتدادی از حیات نویسنده است؛ به نعیم یهودی تبار و یا مهاجرنشینانی چون البیر و سمیرامیس اشاره می‌کند که چگونه خاک این دیار، آغوش خود را به گرمی بر آنان گشوده بود؛ جمعی که پذیرای نضال و برادر مسلمان و راست‌گرای اوست. معلوف با این تصویر بی‌پیرایه و نمادین خود به پارلمان لبنان اشاره می‌کند که چگونه با نگاهی برآمده از حقوق مدنی از هر کیش و تباری در آن نماینده‌ای برای تصمیم‌گیری داشت؛ کشوری که گرچه به صورت ایدئولوژیک با ملی‌گرایی مدنی هابرماس آشنایی چندانی نداشت، اما در عمل بر مبانی آن استوار بود. معلوف گرچه فضای آن روزهای لبنان را برطنطنه و آرمانی معرفی نمی‌کند، اما برآن است که پیشه‌ای که این کشور در پیش گرفته بود در مسیر تکاملی خود در حرکت بوده است؛ چه در بخشی از داستان بدان اشاره دارد: «كان يقول مالكُ بيتنا: في هذه الضيقة، لا نعرف المسلم من اليهودي من المسيحي. أليس كذلك؟ كان والدي يوافق الرأي بإيماءة من الرأس. وبالطبع، لم يكن ذلك صحيحا، ولا احد منهنكا يجهل ذلك. وحين نلتقي أحدهم في الشارع نعرف

دوما، وغریباً یا إلى أي طائفة ينتمي، إنما كان يطيب سماع هذا الكلام، لأن النية كانت سلمية» (المصدر نفسه، ۴۶۴).

معلوف، هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی را که جامعه لبنان روزگاری در چکاد آن بود، نشأت‌یافته از همگرایی لبنانیان و نگاه انسانی آن‌ها به یکدیگر برمی‌شمارد. وی وضعیت تشنّت‌آمیز امروز این کشور و دیگر دولت‌های عربی مشابه آن را بازتابی از سهم‌خواهی سیاست‌مداران و انحراف مردمان از باورهای مدنی گذشتگان می‌داند. این نویسنده مهاجر، پیامد جریان‌های سودجویانه‌ای که به بهانه بهبود وضع موجود، مردم را به انقلاب و دگرگونی فرامی‌خوانند، جز آواراگی و سرگشتگی توده مردم نمی‌داند و این مقوله نه تنها لبنان، بلکه فرجام هر بالادی است که از مسیل انقلاب‌های خون‌چکان، خواهان گام زدن در شرایطی آرامانی‌تر اند. چنانکه در دیالوگی از «آدم» با «هانم» بدان تأکید می‌کند: «في بلدانا، تقوم الثورات باسم الشعب، ويجد الشعب نفسه مطروداً ومرمياً على الطرقات. فمذ ثورتنا المجيدة لم أرجع الى بلدي الأم... في هذا الصالون يا هانم، نحن جميعاً منفيون. فقد انتقلت للعيش في فرنسا، ونعيم في برازيل وسميراميس أرغمت على الرحيل عن مصر وهي بالكاد في عامها الأول... اليوم، كان الناس يفكرون حسب انتماءاتهم وليس بوسعهم أن يمتنعوا عن القيام بذلك. واليوم، يفوه الناس عالياً بما يضمرون ولا يطيب جداً سماع ما يقولونه، لا في هذا البلد، ولا في سائر بلدان العالم» (المصدر نفسه، ۵۰۰-۴۹۹).

روایت‌های معلوف به خوبی نشان می‌دهد که فاصله‌گرفتن از ساختارهای مدنی و ملی‌گرایانه‌ای که به سرشت انسانی بسیار نزدیک‌اند، تا چه اندازه می‌تواند رکود، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی را برای کشوری به همراه آورند؛ فروپاشی ذلت‌باری که نقطه حزیض آن را باید در ارتجاعی‌ترین گرایش‌های مردمی نگریست.

۳-۳. کثرت‌گرایی دینی

بی‌شک، از جمله عناصر مهمی که امروزه نقش بسیار پررنگی را در نمایه‌سازی از چهره یک کشور بر عهده دارد، مسئله دین و جایگاهی است که برای دین‌ورزان در کشورها تعریف می‌گردد. این پدیده که حضوری همه‌جانبه در مشرق‌زمین، به‌ویژه در کشورهای حاشیه‌خاورمیانه دارد، گاهی به عاملی هویت‌بخش تبدیل و در نتیجه نگاه‌های متفاوتی را می‌آفریند که از جمله آن‌ها، وطن و دیگر مفاهیم مشترکی است که در خوانش‌های برآمده از ادیان، تولّد می‌یابند. در روایت معلوف، دین عنصر پربسامدی است که عمدتاً در هر بخش از آن تبلور دارد. در نگاه او، برجسب‌های دین‌گرایانه، نه تنها تعریف مناسبی از وطن نیست، بلکه چنین مرزبندی‌هایی به شدت تقلیل‌گرا و در تضاد با فطرت انسانی است. معلوف اینسان، در جمع بین دین و وطن، مترقیانه‌ترین رویکردی را که همسو با هویت انسانی است، نگاه کثرت‌گرایانه به دین می‌داند.

کثرت‌گرایی دینی که معادل لاتین پلورالیسم (Pluralism) است، «از دو واژه پلورال (Plural) به معنای متکثر و چندگانه، و ایسم (ism) به معنای گرایش، ساخته شده است. این عنوان از اواخر قرن نوزدهم به بعد، در مورد نظریه‌های فکری-فلسفی ای مصطلح شد که بیش از یک اصل نهایی را- در برابر آن‌ها که یگانه‌انگار^(۸) بودند- به رسمیت می‌شناخت.» (ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۹). «جان هیک^(۹)، از برجسته‌ترین نمایندگان این نگرش بود که در پی انحصارطلبی مسیحیان، انقلابی کوپرنیکی در الهیات مسیحی پدید آورد. او مدعی است «سخن‌گفتن از حقانیت یا بطلان ادیان، خطاست؛ چراکه ادیان مختلف همانند تمدن‌های مختلفی که صرفاً بیانگر طبایع مختلف بشرند، اندیشه‌های مختلفی را درباره حقیقت غایی بیان می‌کنند و این حقیقت به شیوه‌های مختلفی در فکر و تجربه انسان محدود می‌گردد. در باور هیک، ریشه تمامی اختلافات در ادیان، عدم تمییز میان حقیقت، آن‌گونه که در جوهر خود است و شکلی از آن که به تجربه انسان درمی‌آید، است. به دیگر سخن،

اشکال مختلف تجارب دینی، جز ثمرهٔ فرافکنی ذهن آدمی نیست؛ چراکه ادیان در جوهر خود فاقد هرگونه اختلاف‌اند و با یک‌دیگر وحدت‌نظر دارند» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۳).

آنچه معلوف در روایت خود از پلولاریسم دینی دنبال کرده، بیش از آنکه به بخش دوم این گزاره معطوف باشد، به بخش نخست آن، یعنی «تکثر» معطوف است. در واقع تلاش معلوف را می‌توان به براندازی هرگونه انحصارگرایی تعبیرکرد که در عناوین مختلفی جلوه می‌نماید؛ گاهی در قالب تیره و تبار، گاه در هیئت نژاد و گاهی در صورتی مرگبارتر و به اسم دین، نه خود آن، هویت را مخدوش و وطن را در نائرهٔ جنگ فرومی‌برد. چنانکه در برشی از داستان، آن را برجسته می‌سازد: «أصبح الدين يقحم في جميع الأمور، ويظنون أنهم يخدمونه، فيما هم يسخرونه في الواقع لمأربهم الشخصية أو لنزواتهم. الدين مهم، إنما ليس أهم من الإخلاص. لقد أصبح يحلّ بالنسبة إلى عدد متزايد من الناس محل الأخلاق. لوددت لو يهتمون بالصدق والحشمة. فلأن لديهم ديانة، يظنون أن الأمر يعفيهم من التحلي بالأخلاق» (معلوف، ۲۰۱۳: ۲۸۶).

نویسنده برآن است، تا زمانی که جایگاه هر فرد در جامعه کماکان به تعلق وی به این یا آن جماعت وابسته باشد، وطن، نظام تباهی را انعکاس خواهد بخشید که تنها تقسیم‌بندی‌ها را عمیق‌تر می‌سازد. او معتقد است «اگر می‌خواهیم از نابرابری‌ها، بیدادگری‌ها یا تنش‌های قومی و مذهبی بکاهیم، بیگانه هدف شرافتمندان ما باید این باشد که با هر شهروند به عنوان یک شهروند کامل و به رغم هر تعلقی که دارد، رفتار شود» (معلوف، ۱۳۸۲: ۱۶۲)؛ مقوله‌ای که معلوف در روایت‌پردازی از ماجرای «نعیم» و خاندان یهودی تبار او، بدان بسیار توجه کرده است. وی در پرداخت خود به سرانجام نعیم، به فضای اختناق‌آمیز لبنان در برخورد با اقلیت‌های دینی اشاره می‌کند؛ اینکه چگونه دین به جای آنکه زمینه را برای زیست مسالمت‌آمیز ادیان فراهم سازد، تعلقات

هویتی دیگر هم‌وطنان را انکار کرده و در نتیجه، وطن را از ماهیت راستین خود خارج و به مکان ناامنی برای اقلیت‌ها مبدل می‌سازد. این مقوله، در نامه پدر نعیم به فرزندش برای اقناع او جهت ترک خاک لبنان، به خوبی مورد اشاره قرار گرفته است: «إني كنت أتطلع في شبابي إلى المثل العليا نفسها التي تتطلع إليها، والأحلام نفسها بالتعایش بين جميع الطوائف، وإني لست مسروراً باصطحاب أترتي اليوم خارج وطن عاش فيه أسلافي أكثر من خمس مائة عام. ولكن العيش هنا بات مستحيلاً بالنسبة إلينا، وكل ما حولي يحملي على الاعتقاد بأن الأوضاع ستتدهور غداً» (معلوف، ۲۰۱۳: ۲۹۷-۲۹۶).

معلوف در لابه‌لای گفت‌وگوی نعیم با پدرش، به اسرائیل نیز می‌پردازد. در نگاه او، اسرائیل و یهودیت، دو مقوله کاملاً متمایزند که نباید نگرش یکتانگرانه‌ای را در قبال آن‌ها اتخاذ نمود. در نگاه کثرت‌انگاران معلوف که ریشه در باورهای عمیق او دارد، ادیان در جوهر خود فاقد هرگونه اختلاف و تعارض‌اند؛ چراکه از آبشخور واحدی نشأت می‌یابند. وی دولت غاصب اسرائیل را عاملی مهم در سیاه‌نمایی چهره یهودیت و آشفتگی امروز بیروان آن می‌داند و در تمثیلی نمادین این‌سان به آن اشاره می‌کند: «إنَّ الأمر مثل لو أنك أخذت يا نعیم كل مالي، أجل، كل مال أترتنا حتى آخر قرش، وذهبت لتراهن به على حصان في السبق، ؛ لكنت أمطرتك بوابل من اللعنات ولكنت اتهمتک بأنك خرجت بيتنا، بل لكنت ربما لعنت الساعة التي ولدت فيها. ولكن، هل كنت سأرجو أن يخسر حصانك في السباق؟ لا، بالطبع لا. كنت سأرجو أن يخرج حصانك فائزاً.» (المصدر نفسه، ۳۰۱).

تشبیه اسرائیل به فرزندی ناخلف که تمامی دارایی خانواده را در مقام‌ره‌ای به باد فنا می‌سپارد، از بی‌پیرایه‌ترین توصیفات است که نویسنده در بیان رابطه یهودیت و اسرائیل روایت نموده است. معلوف در ریشه‌یابی از وضعیت امروز یهودیان کشورهای عربی، گرچه سهم عمده مشکلات را متوجه اسرائیل نموده، اما در ادامه تأکید

می‌ورزد که بحران‌های هویتی جوامع عربی، عامل ریشه‌دارتری در سرگستگی اقلیت‌ها هستند؛ چه در ادامه این دیالوگ می‌بینیم: «و عمّا قریب، لن یکون فی العالم العربی بأكملہ وجود لأي طائفة یهودیة. ولا واحدة!...ولکن ما بیدنا حیلۃ یا نعیم امام ذلك؟ لا أنت ولا أنا، من المذنب؟ أ هو قیام دولة اسرائیل؟ أعلم هذا ما تعتقدونه أنت وأصدقاؤك، وهذا صحیح جزئیا. إنما جزئیا فقط. فالتمییز موجود، والإهانات بستی صنوفها موجودة قبل قیام دولة اسرائیل، وقبل ذلك الخلاف علی الأرض بین الیهود والعرب. هل عوملنا مرة كمواطنين بكلّ معنی الكلمة؟» (المصدر نفسه، ۲۹۷).

معلوف، توان زیستن در آرامش با تعلقات گوناگون را امری اساسی برای جوامع می‌داند. در باور او، جوامع باید تعلقات گوناگون درون خود را که هویت آن‌ها را در طول تاریخ شکل داده و هنوز نیز چنین نقشی دارند، پذیرا باشند. جوامع باید بکوشند از طریق نمادهای ملموس و قابل رؤیت نشان دهند که تنوع درونی خود را می‌پذیرند تا هرکس بتواند با آنچه در پیرامون خود می‌بیند احساس هم‌هویتی و همذات‌انگاری کند و هرکس بتواند تصویر خود را در آینه کشوری که در آن زندگی می‌کند، ببیند و بازشناسد تا تشویق شود به عنوان عضو مشروعی از جامعه در امور آن مشارکت کند، نه این که نقش تماشاچی نگران و گاه دشمن‌گونه را ایفا نماید.

۴. نتیجه‌گیری

- هویت انسانی به ویژگی‌های فطری و انسانی‌ای اشاره دارد که از ماهیت وحدت‌آفرینی برخوردارند؛ مشخصه‌هایی فرازمانی که بازگشت به آن‌ها، انسان را از پیچ و تاب‌های بحران‌زای آینده بازداشته و در مسیر هموار و پیوسته جهانی رهنمون می‌سازد. اتخاذ چنین دیدگاهی باعث می‌شود تا مکانی که انسان، زیست اجتماعی خود را در آن پیش می‌گیرد، به جایگاه امن و آسایش‌بخشی تغییر یابد که در آن طبقه‌بندی‌های نژادی، تباری، دینی و ... را بر نمی‌تابد.

- معلوف در روایت التائهون، وطن را بدون انسان، جغرافیای بی‌محتوایی می‌بیند که

جز در سایه مردمان آن معنا نمی‌یابد. در اندیشه او، تعریف وطن متناظر با انگاره‌هایی است که مردم جامعه از هویت خود و روابطشان با یکدیگر ارائه می‌دهند و تعریف قائم به ذاتی ندارد.

- معلوف در تبیین اصل هویت انسانی، نگاهی ترادیسیونال (سنت‌گرا) دارد؛ از این رو، به بازگشت به ویژگی‌های جوهری، پایدار و مشترکی که در نهاد انسان‌ها گنجانده شده تأکید می‌ورزد؛ بازگشتی که نه تنها معنای مرتجعانه‌ای ندارد، بلکه در هرآنچه سریان یابد، عقلانیت امروز را به تصویر خواهد کشید.

- نویسنده بر آن است که جوامع کنونی عربی، راه طول و درازی برای تغییر بنیادین نگرش‌ها و گام نهادن در این مسیر دارند؛ بدین جهت، راه‌کار پیشنهادی او، اتخاذ رویکردهایی چون: «جهان‌وطنی»، الگوی «ملی‌گرایی مدنی» و نیز «پلورالیسم دینی» است؛ رویکردهایی که به مبادی انسانی هویت بسیار نزدیک و الگوپذیری از آن، وطن را در شکل مترقیانه و انسانی‌ترین مفهوم ممکن، تعریف می‌کند.

- معلوف برای تبیین جامعه چندپاره لبنان، طرحی نمادین و لافاه‌وار از داستان می‌ریزد. پیرنگی که وی در ریخت یک جمع دوستانه با زمینه‌های فکری مختلف ارائه نموده، کارکردی نشانه‌ای از وضعیت لبنان و جوامع نظیر آن دارد. از این رو، برای آنکه به زمینه‌های وحدت‌بخش لبنان اشاره کند، اسامی کاراکترها را هوشمندانه و به صورت «عام» برمی‌گزیند؛ مقوله‌ای که در کنار دیگر مؤلفه‌های فنی و محتوایی رمان، تصویری مناسبی از طرح ذهنی او به نمایش گذاشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «امین معلوف متولد ۲۵ فوریه ۱۹۴۹ در بیروت، دانش‌آموخته جامعه‌شناسی در دانشگاه فرانسوی زبان «سن ژوزف» بیروت است. وی فرزند دوم پدری مارونی و مادری ترک تبار است. پدرش از ملک‌یون لبنان منسوب به جامعه کاتولیک یونانی بود. در سال ۱۹۷۵ مدیریت روزنامه «النهار» بیروت را بر عهده داشت، اما در نهایت سال ۱۹۷۶ به پاریس مهاجرت و شهروند فرانسه شد. معلوف

عرب‌زبانی است که به فرانسوی قلم می‌زند و آثارش به زبان‌های بسیاری ترجمه شده‌اند. در سال ۱۹۹۳ جایزه ارزشمند «کنکور» را برای رمان «صخره تانیوس» دریافت می‌کند. او نخستین لبنانی است که به این افتخار نائل شده است. از سوی دانشگاه کاتولیکی لوویان بلژیک، دانشگاه آمریکایی بیروت لبنان، دانشگاه راوبر ویرژیل اسپانیا و دانشگاه اورا پرتغال، دکترای افتخاری دریافت کرده است. لئوی آفریقایی (۱۹۸۶)، سمرقند (۱۹۸۸)، باغ‌های روشنایی (۱۹۹۱)، نخستین سده پس از بئاتریس (۱۹۹۳)، صخره تانیوس (۱۹۹۳)، پاتوق‌ها (۱۹۹۶)، ادريس بالتازار (۲۰۰۰) و سرگشتگان (۲۰۱۳) در ادبیات داستانی و جنگ‌های صلیبی از نگاه اعراب (۱۹۸۳)، هویت‌های مرگبار (۱۹۹۸) و دنیای آشفته (۲۰۰۹) در ادبیات غیر داستانی و چهار اثر در قالب اشعار اپرا از جمله آثار امین معلوف به شمار می‌روند (معلوف، ۱۳۹۷: ۳).

2. Kosmopolites

3. Jhon Amos Comenius

4. Civic nationalism

5. Hans Kohn

6. Jurgen Habermas

۷. صلح‌جویی یا صلح‌گرایی، اصطلاحی است در علم سیاست که معادل پاسیفیسم (Pacifisme) است. پاسیفیسم‌ها کسانی هستند که معتقدند جنگ و خصومت را باید با به کار بردن سیاست‌های صلح‌آمیز از میان برداشت (پورکیوان، ۱۳۸۹: ۲۹).

۸. یگانه‌انگاری یا مونیسیم (Monism)، اندیشه‌ای است که حقیقت و هستی را سرشته شده از جوهری واحد و یگانه می‌پندارد.

9. John Harwood Hick

منابع

- ابراهیمی، موسی. (۱۳۹۰). **پلورالیسم دینی و قرآن**، چاپ اول، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- ابراهیمی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، «درآمدی بر برخی از مهم‌ترین مبانی و نظریه‌های کثرت‌گرایی دینی»، **پژوهشنامه ادیان**، سال اول، شماره دوم، صص ۲۸-۱.
- ابراهیمی‌دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۹). **ماجرای فکری فلسفی در جهان اسلام**، تهران: طرح نو.
- بنیامین، سرگیز. (۱۳۸۲). **امپراتوری آشور**؛ چاپ اول، تهران: آرمگین.

- بهشتی، سیدعلیرضا. (۱۳۹۵). **همزیستی اتحاد و افتراق**، چاپ اول، تهران: ناهید.
- پورکیوان، عقیل. (۱۳۹۹). **آشنایی با علم سیاست**، چاپ سوم، تهران: اخوان.
- کریستوا، ژولیا. (۱۳۹۴). **ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی**، ترجمه مهرداد پارسا، چاپ اول، تهران: شونند.
- کلهون، کریگ. (۱۳۹۵). **ملت‌ها مهم‌اند**، ترجمه محمدرضا فدایی، چاپ اول، تهران: شیرازه کتاب‌ما.
- کلاینگلد، پولین و همکاران. (۱۳۹۴). **جهان وطنی و جهانی‌شدن**، ترجمه مهدی پارسا، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- واعظی، مهدی و علیمردانی، مسعود. (۱۳۹۷). «مفهوم هویت و رویکردی فلسفی به هویت و ماهیت شهر»؛ **باغ نظر**، دوره پانزدهم، شماره ۶۲، ص ۴۷-۵۶.
- فراهانی، ابوالفضل. (۱۳۸۲). **آزادی معنای انسانیت**، چاپ اول، تهران: پشتون.
- اسپرهم، داوود. (۱۳۹۴). «مولانا و هویت انسانی»، **کهن‌نامه ادب فارسی**، سال ششم، شماره ۴، ص ۱-۲۰.
- شریعتی، علی. (۱۳۸۴). **بازگشت**، چاپ نهم، تهران: الهام.
- مورن، ادگار. (۱۳۹۸). **هویت انسانی**، ترجمه امیر نیکبایی و فائزه محمدی، چاپ پنجم، تهران: قصیده سرا.
- معلوف، امین. (۲۰۱۳). **التائهون**؛ ترجمه نهله بیضون، الطبعة الأولى، بیروت: دارالفارابی
- (۱۳۸۲). **هویت‌های مرگبار**؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- (۱۳۹۷). **رام کردن پلنگ**؛ ترجمه مهریار میرنیا، چاپ اول، تهران: دنیای اقتصاد.

Abstract

**Redefining of cognitive identity from the concept of
homeland in the "Al- TAEHOON"
novel by Amin Maalouf**

Mohammad Reza Eslamy*

Abdolahad Gheibi**

Amir Farhangdust***

Defining the concept of homeland has always been one of the most challenging issues in the opinions of sociologists, political scientists and other fields of cognitive sciences. In the meantime, identity meanings to the homeland are among the fundamental approaches that have raised deep issues and currents in the field of sociology of literature. Amin Maalouf, a Lebanese writer living in France, is one of the authors who views this important phenomenon through the lens of identity and explains important aspects of it in the novel AL-TAEHOON. He, who had previously presented important theories in order to connect the two categories of homeland and identity, considers the only true meaning under the concept of homeland in the human approach to it. Therefore, this article intends to study the concept of homeland from the perspective of this concerned author in a descriptive-analytical way and explores it based on the identity perspective. The result of the research shows that Maalouf has considered the interpretations derived from human identity as the highest and most comprehensive perspective in reading the concept of homeland that by adopting the approaches of the Cosmopolitanism, the model of civil nationalism and religious pluralism It presents solidarity in an effective way between the people and the homeland.

Keywords: Homeland, Human Identity, Amin Maalouf, AL-TAEHOON Novel.

* Assistant Professor, Azarbaijan Shahid Madani University. Mr.eslamy@yahoo.com

** professor, Azarbaijan Shahid Madani University. (corresponding author)

Abdolahad@azaruniv.ac.ir

* Ph.D student of Arab Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University.

Farhangdust70@gmail.com